

گر مر از رکتش دهد آن یار عزیز ما تا کنونی که در آدم غم  
جانم باشد که گویم از بنده میکین چکن صادر شد  
که دل آرزو شد از من غم آنم باشد حکایت در شبی  
ضروبی پیش آمد کلیمی از خانه دوستی بدید حاکم  
فرمود و پیش را بر بند صاحب کلیم شفاعت کرد که  
اوراجل کردم گفت شفاعت تو حد شرع فرو  
نگذارم گفت آنچه فرمودی راست گفشی ولیکن هر که  
از مال وقف چسبندی بدزد قطعش لازم نیاید که ای  
لاایک هر چه درویش است وقف محال است تا کم  
دمت از او بپاشی پس ملامت کردن گرفت که چهار  
که دردی کردی آنکه انداخته چنین باری گفت اینها اوید

نشیده که گفته اند قطعه بنهند مدعی هر خوشترن را اندک دارد پرده  
بند از پیش ما کرت چشم خدا اینی بر کشند نه منی  
همچس عاجز تر از خویش حکایت یکی از بزرگان آرد  
همی بودند و در اوصاف حمیاش مبالغه می نمودند  
سر بر آورد و گفت قطعه شخم شخم عالمیان خوب  
منظر است و زخبت باطمینان نرجلت قلند پیش  
طاووس ز انبش و بخاری که دست خلق  
تخمین کنند و او محبت از پای رشت خویش  
حکایت یکی از صلحای لبسان که مقامات او در  
مغربت مذکور بود و بکرامات مشهور جامع و مشهور آمد  
و بکناد بر که وضو می ساخت پایش بلغزید و بوض